

جامعیت قرآن کریم

نسبت به علوم و معارف الهی و بشری

گسترده‌گی دانش بشری در موضوعات مختلف بویژه در علوم انسانی و کلامی سؤالات زیادی را پیرامون دین بویژه اسلام و قرآن و اداره جامعه بشری بر اساس دین برانگیخته و از طرفی پاسخهای در خور و شایسته کمتر ارائه گردیده است. عمده سؤالی که در این راستا میان پژوهشگران و دین شناسان ارائه می‌گردد محدوده جامعیت دین و کمالیت قرآن در حوزه نیازهای بشری است.

«نامه مفید» به اندازه توان خود تلاش می‌نماید پاره‌ای از این سؤالات را فراروی عالمان و متخصصان قرار دهد تا با استفاده از آنان پاره‌ای از این پرسشها را پاسخ گوید. با سپاسمندی از بزرگوارانی که فراخوان نامه مفید را پاسخ گفته‌اند، تأکید می‌کنیم که صفحات مجله برای پاسخ به این اقتراح در شماره‌های دیگر نیز گشوده است. این شماره را به پاسخ حضرت آیت‌اله محمد هادی معرفت، استاد حوزه و مؤلف کتاب گرانسنگ «التمهید فی علوم القرآن» و حضرت آیت‌اله سید ابوالفضل میرمحمدی استاد و رئیس دانشگاه الهیات تهران، زینت می‌بخشیم. بر آن امید که برای خوانندگان مفید واقع شود.

□ آیا قرآن کریم نسبت به علوم و موضوعات الهی و بشری جامعیت و کلیتی دارد و پاسخگوی همه این مسایل است یا نه؟ و اصولاً در مرحله بعد اگر جواب مثبت است مکانیزم استخراج این سئوالات از ظواهر قرآن و یا نصوص قرآن و سنت چگونه است؟

محمد هادی معرفت: بدون شک ما به جامعیت قرآن معترفیم و اساساً «الیوم اکملت لکم دینکم» معنای کمال را می‌رساند که اسلام و در رأس آن قرآن، آنچه را که نیاز بشر بوده بطور کامل عرضه داشته است. ولی صحبت از جامعیت و کمال در این جهت است که مقصود از جامعیت کمال چیست؟ در اینجا برخی از ادعاها افراطی است و آن اینکه هرآنچه بشر به آن رسیده است یا می‌رسد از دستاوردهای علمی، فنی، فرهنگی و... تمام اینها در قرآن بوده یا ریشه‌اش در قرآن هست. و حال آنکه چنین ادعایی گزاف و بی‌اساس است. قرآن اساساً جای عرضه اینگونه مطالب نیست. مقصود از کمال و جامعیت، جامعیت در شؤون دینی است (اصولاً و فروغاً). ما اگر مدعی هستیم که قرآن جامع است یعنی آنچه که در رابطه با اصول معارف هست و آنچه که در رابطه با بیان احکام و تشریحات هست اینها بطور کامل در دین مطرح است و رؤوس و پایه‌های آنها در قرآن موجود است، همین است و بس. بیش از این ما ادعایی نداریم. زیرا قرآن وقتی که ادعای کمال می‌کند و می‌گوید: «الیوم اکملت لکم دینکم» از این جهت که روی کرسی تشریح نشسته چنین ادعایی را می‌کند نه روی کرسی تکوین. اگر مدعی این کلام، بر کرسی تکوین تکیه داده بود و گفته بود که هر آنچه که نیاز سندی است، من برای شما آورده‌ام در چنین ادعایی جا داشت که بگویم علوم تجربی و ریاضی و تمام ابعاد فرآورده‌های بشری باید حداقل ریشه‌اش در قرآن بوده باشد ولی این سخن را موقعی گفته است که بر کرسی تشریح زده پس معنایش این است که آنچه در رابطه با شریعت است، اصولاً و فروغاً، ما برای شما مطرح و پایه‌ریزی کرده‌ایم. و این همانند آن است که یک فقیه کتابی را بنویسد و بگوید هر آنچه مورد نیاز بوده است، در این کتاب گرد آورده‌ام. این سخن را موقعی

می‌گوید که بر کرسی فقاہت تکیه زده باشد، مثل «من لا یحضره الفقیه» یا وقتی که محمد بن زکریا می‌گوید: من کتابی می‌نویسم که تمام نیاز مندیهای مردم را فراهم کنم و بدین سان کتاب «من لا یحضره الطیب» را می‌نویسد. یعنی هر آنچه را که در عالم پزشکی مورد نیاز است من ارائه می‌دهم. چرا؟ چون این سخن را موقعی گفت که بر کرسی طبابت و پزشکی تکیه زده بود. خلاصه در اینگونه سخنان باید ببینیم که گوینده‌اش خود را در چه موضعی قرار داده و این سخن را گفته است. این اولاً، که مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که آنچه که در رابطه با شریعت و دین است اصولاً و فروعاً مطرح کرده باشد نه غیر از آن.

و ثانیاً اساساً قرآن کریم و همچنین دین، شأنش این نیست که در اموری که مربوط به یافته‌های خود بشر است دخالت کند؛ حتی راهنمایی کردن آن هم معنا ندارد. زیرا خداوند به انسان عقل و خرد و اندیشه ارزانی داشته و همان روز اول که گفت: «و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، اسماء یعنی حقایق اشیاء. یعنی ما به انسان قدرت پی بردن به تمام حقایق هستی را داده‌ایم، همین و بس. آنچه را که از خداوند سبحانه و تعالی انتظار می‌رود همین است و اصلاً برای اینکه انسان آن جنبه خلیفه‌الله فی الارضی خود را به منصب ظهور برساند باید خود بجوشد، خود بتواند نسبت به این تحدی به ملک، به فعلیت برسد و اگر بخواهد به کمک شرع باشد این که هنری نیست. پس خداوند آن روزی که انسان را نَخت آفرید و در این جهان افکندش، حتی مثل سایر موجودات و سایل دفاعی، پوشش و... برای او فراهم نکرد، حتی به انسان گفت که لباس را باید خودت فراهم کنی، خوراک را هم باید خودت تهیه کنی، وسیله دفاع را خود فراهم کنی، برخلاف سایر مخلوقات، چرا؟ چون به انسان چیزی داده بود که او را در زندگی بی‌نیازش می‌کرد و آن چیز همان عقل و خرد و اندیشه اوست و لذا اساساً معنا ندارد که بگوییم انسان برای پی بردن به مثلثات، هندسه فضایی، فلان قانون ریاضی، کمک از شرع بگیرد؛ این وظیفه شرع نیست. بلکه وظیفه شرع این است که برنامه‌هایی طرح کند که انسان زندگی سالم داشته باشد. اسلام کار به این ندارد که شما وقتی به مسافرت می‌روید با حیوان حرکت کنید یا با ماشین یا با هواپیما و... این وظیفه او نیست.

همین طور، اسلام کار ندارد به اینکه انسان چه جور لباس بپوشد، چه جور خوراک بخورد، منتهی می‌گوید باید از راه حلال باشد، اسراف نباشد، از راه تجاوز به حقوق دیگران نباشد، بلکه باید هر کس به حقوق حقه خود برسد. اسلام آمده است که زندگی انسان را تعدیل بخشد و انسان در زندگی میانه‌رو باشد، افراط و تفریط، تعدی و تجاوز یا کوتاهی در زندگی نسبت به حقوق دیگران نکند، همین و بس. اسلام آمده که انسان را سعادتمند کند؛ یعنی انسان را به گونه‌ای راهنمایی کند که در این جهان احساس خوشبختی نماید تا این مقدمه‌ای باشد برای خوشبخت بودن در جهان دیگر. و این نیز به این است که زندگی سالم داشته باشد، عدل بر جامعه حاکم باشد، ظلم بر آن جامعه راه پیدا نکند. و لذا قوانین و احکامی در همین رابطه وضع می‌کند ولی سایر مطالب، و اینکه حالا ما می‌توانیم از اکسیژن چه استفاده‌هایی بکنیم، آیا می‌توانیم بر اثر فشار هوا، هواپیما بسازیم؟ اینها ربطی به شرع مقدس ندارد، چون انسان خودش به اینها پی می‌برد و اصلاً آن استعدادها و قابلیت‌هایی که در انسان نهفته است به فعلیت می‌رسد و باید هم برسد. پس وظیفه دین نیست که در شؤون زندگی انسان، در جنبه‌های مادی و معنوی انسان که چگونه زندگی کند (آیا با هواپیما سفر کند یا با ماشین یا با الاغ و کذا) اینها همه مربوط به خود انسان است که باید اینها را فراهم کند.

ثالثاً، اینکه مدعیان این مطلب هیچ دلیل و شاهی بر این ادعای خودشان ندارند. مقصود از دلیل این است که آیا در نصوص کتاب یا سنت چنین مسأله‌ای اصلاً از جانب شرع یا قرآن مطرح شده که ما همه چیز را برای بشر گفته‌ایم یا می‌گوییم، این معنای دلیل بود. شاهد این است که حالا نشان دهیم که کجای قرآن راجع به مثلثات صحبت کرده است یا کجای قرآن راجع به استفاده از رقت هوا سخن به میان آمده است و یا از کجا بشر بتواند صنایعی اختراع بکند و... اینها را شاهد هم ندارند و مسأله «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» این ربطی به این مسأله ندارد؛ چرا که اولاً، کتاب مبین می‌گوید و قرآن نمی‌گوید کتاب مبین به جای خود محفوظ، بلکه مقصود این است که هر آنچه در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند از پیش نوشته شده است. این آیه چیزی غیر از این نمی‌گوید و

ربطی به قرآن ندارد و مسأله این نیست که در قرآن ما همه چیز را گفته‌ایم. علی‌ایّ حالّ وجه سوم برای ردّ این مدعا این است که این مدعا نه دلیلی دارد و نه شاهدهی می‌تواند داشته باشد.

□ با تشکر از استاد، باید عرض کنیم عده‌ای استشهاد می‌کنند به بعضی از آیات و روایات و ادله عقلیه که از این ادله چنین استفاده کرده‌اند که شأن قرآن بیان همه چیز است از قبیل «تبیاناً لکل شیء» با این تعبیر که کل وضع شده است برای عموم و شیء به معنی وجود و موجود است، پس تبیین برای همه چیز است، هر چیزی که شیء اطلاق شود. بنابراین اعمّ است از مسایل تکوین و تشریح در خصوص روایات مخصوصاً به آن روایاتی که «کل مایحتاج الیه الناس» که حضرت می‌فرماید: در نزد ما کتابی است به املاء رسول‌الله و خط علی که در این کتاب کل مایحتاج الیه الناس بیان شده حتی ارش‌الخدش. بنابراین از این دسته آیات و روایات محبت کرده جوابی بدهید که از حیث ادله عقلی چگونه است؟

محمد هادی معرفت: جواب این را قبلاً اجمالاً داده‌ایم و حالا نیز مجدداً تکرار می‌کنیم و آن این است که این جمله «تبیاناً لکل شیء» یا «تفصیلاً لکل شیء»، این را که گفته باشد و در چه موضعی این را گفته است این مسأله هیچ فرقی نمی‌کند. اگر یک مهندس کتابی بنویسد و بگوید فیه تبیان کل شیء یعنی کل شیء مربوط به هندسه. این یک امر عرفی است یعنی آنی که یتفاهم منه عرف‌العام و در خود این روایت هم که قرائت فرمودید مثلاً عندنا کتاب علی فیه کل مایحتاج الیه العباد حتی ارش‌الخدش، نمی‌گوید ساختمان استکان و ... در فلان کارخانه. بلکه ارش‌الخدش را می‌گوید که جزء تعزیرات است، جزو دیات است. یعنی حتی دیه ارش خدش را برای ما مشخص کرده یعنی در رابطه با شئون دینی آنچه را که نیاز مردم است ما در این کتاب روشن کردیم. این مثل این می‌ماند که صاحب عروة‌الوئقی وقتی که آن را نوشت گفت که من در مسائل مثلاً

طهارت و صلاة آنچه را که شما فرض کنید نوشته‌ام حال در چه خصوص؟
 وحتى شنیدم به اینکه اگر کسی توانست فرعی بر فروع بیفزاید فلان جایزه
 را به او می‌دهم یعنی تمام فروع مفروضه در رابطه با طهارت و صلاة را من
 در اینجا آورده‌ام. دیگر فرضی بالاتر از این نمی‌شود کرد. این معنایش این
 نیست که هر کسی هر فرضی بخواهد بکند ولو در زمینه‌های علوم ریاضی
 این ربطی به صاحب عروة ندارد لذا این است که صدور این کلام از شارع
 مقدس است چه در کتاب و چه در سنت، چون این در موقعی صادر شده
 که شارع مقدس روی کرسی تشریح نشسته است و موضع تشریحی به
 خودش گرفته است لذا قطعاً شامل امور تکوینی نمی‌شود.

□ اینکه فرمودید آیه تفصیلاً لكل شیء صفتی
 است برای تورات و طبعاً ما نمی‌پذیریم بر
 اینکه تورات همه چیز را بیان کرده باشد حتی
 در مورد احکام. به دلیل اینکه اگر همه چیز
 بیان شده بود دیگر نیازی به شریعت بعدی نبود
 ولی آقایان این معنا را مطرح می‌کنند که در
 شریعت و دین به طور اعم بعضی روایات و
 آیات آمده که دقیقاً مسائل و امور تجربی است.
 مثلاً در باب مسواک روایات آمده یا در باب
 تنظیف و نظافت کردن بدن یا روایاتی که
 درباره بهداشت زندگی انسان است. گاهی در
 آیات به بعضی از امور تکوینی اشاره می‌شود و
 در مسود آنها بیاناتی دارد مثل آنچه در
 طب النبوی و طب الصادق آمده است. چنین
 مواردی که شریعت بیان نموده و امام بیان
 فرموده اینها تفصلاً است یا اینکه به عنوان
 وظیفه بوده؟

نکته دیگری که از فرمایش حضرت تعالی استفاده
 کردیم این است که چیزهایی که عقل بشر به آن
 می‌رسد نیازی به بیان شرع ندارد اما آقایان
 می‌گویند اگر این مطلب را ما بخواهیم به
 وسعت کلمه بپذیریم، این حرف حتی نسبت به

مسائلی هم که از طرف شرع وارد شده، مطرح است که خیلی از مسائلی که شرع مطرح کرده از قبیل مسائلی چون حقوق، روابط انسان با انسانهای دیگر، عقل بشر به آن می‌رسد و چه بسا الآن بعضی از مسائلی که شرع مطرح کرده حتی قابل اجرا نیست و نظرات دیگری نیز مطرح می‌شود. آیا می‌شود اینطور استفاده کرد که آن چیزهایی که بشر به آنها می‌رسد طرح آن در کتاب و... لزومی نداشته مثلاً فرض کنید بحث دیات و قصاص و... که حتی در کتاب مطرح شده اینها امروزه جایگاهی ندارد و عقل بشر خیلی راحت اینگونه از مسائل را حل می‌کند و تا حدودی هم حل کرده است. پس در این صورت اوامر ارشادی چه می‌شود؟ بحث عدل و ظلمی که شما فرمودید چیزی نیست که بشر نفهمد، پس اگر بخواهیم شرع را در این مسائل محدود کنیم حتی نسبت به این مسائل هم گیر دارد که خلاصه بشر راههای دیگری هم برای بدست آوردن اینها دارد. یعنی به تعبیر دیگر جنبه تفریط در این گونه از قضایا پیش می‌آید و افراطی که شما فرمودید که خیلی از مسائل مثلاً سیاست، مدیریت و اقتصاد اینها ربطی به دین ندارد بلکه دین فقط برای مسائل معنوی بشر آمده است این چگونه تصور می‌شود؟

محمد هادی معرفت: در اینجا دوتا مسأله شده یکی اینکه پس چرا ما می‌بینیم شارع در بعضی مسائل غیر شرعی وارد شده. به شما عرض شود که ما به اینها عنوان تفضّل می‌دهیم یعنی امام صادق علیه السلام که به عنوان رئیس شرع روی کرسی تشریح نشسته است اینجور نیست که از سایر علوم عاری باشد، شخص شارع از همه علوم داراست. ما نمی‌گوییم امام صادق علیه السلام نسبت به سایر علوم عاری است زیرا در این قبیل از موارد

وظیفه‌اش بیان نیست. بنابراین در اینجا دو مطلب شد که نباید با هم خلط کنیم. یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که عقل کل است نمی‌توانیم بگوییم که ایشان در همه مسائل عاری است و فقط در خصوص مسائل شرع آگاه است یعنی فقط آقای مسأله‌گوست. نه اینجور نیست، بلکه در همه چیز واقف است اما وظیفه‌اش بیان نیست بلکه وظیفه او در محدوده شرع مقدس است که بیان می‌کند. حالا احیاناً محیط خودش را دید اینها عقلشان راجع به جهتی که باید برسد الآن نرسیده. آنها را تفصیلاً آگاه می‌کند و لذا این چه اشکالی دارد که گاهی اوقات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - چون در مدینه مثلاً از آن جهت که بهداشت کامل رعایت نمی‌شده و پیغمبر هم که واقف به جهات بهداشتی است و وظیفه‌اش هم نیست که این مسائل را بیان دارد - بگوید: خاکروبه را شب در خانه نگه ندارید این هم بیماری می‌آورد و هم پشه می‌آورد و هم موجب سرایت میکروبها به بدن می‌شود. مگر این مریض اگر دوا بخورد، این ثواب ندارد؟ ثواب یعنی مرضیه خدا. زیرا معنای ثواب و عقاب در اینجا کنایه از مرضیه خدا بودن و غیر مرضی بودن است. خوب پیغمبر چون جامعه را کثیف می‌دید می‌فرمود که لباستان را بشوید، پاکیزه باشید و «الحمام یوم و یوم لا» هر دو روز یک مرتبه حمام بگیرید. این وظیفه شرع نیست. اینها یک نوع ارشاداتی است که شرع مقدس از باب دلسوزی برای جامعه خودش دارد و لذا از این قبیل دستورها را ما مثل سایر دستورهایی که جنبه شرعیت دارد قائل نیستیم. یعنی اگر چنین دستورهایی داد، اینها اطلاق و عمومیت ندارد. یعنی نایستی با اینجور دستورها که ارشادی است و در رابطه با محیط خاص خود معصومی است که این را دستور داده است معاملات روایات احکام را نمود یعنی به اطلاق آن عمل کرد. متأسفانه ما فقهای را می‌بینیم که با این قبیل از روایات معامله‌ای را کرده‌اند یعنی به اطلاق آن عمل کرده‌اند حتی در قرآن آنجایی که درباره عسل می‌فرماید «فیه شفاء لِلنَّاسِ» ما به عنوان یک فقیه بگوییم به اینکه بله هر کس هر دردی دارد بخورد، خوب می‌شود. چون قرآن به طور عموم و اطلاق گفته، این حرف غلط است چون این «فیه شفاء لِلنَّاسِ»، مثل «اقیموا الصلوة» نیست. بلکه یک قضیه خارجیّه است، عسل برای آن محیط در آن وقت شفا بخش

بوده، آن امراض عمومی، کمبود کلسیم و... که در جامعه آنها بوده برای آنها خوب بوده اما نه اینکه برخی بیماریهای خطرناک دارند بیایند غسل بخورند و عمل به اطلاق آیه کریمه نمایند. این خطاء محض است.

- مایک بحثی داریم که بنده در همین گروه تخصص قرآنی مطرح کردم و نوشته‌ام که در مشهد مشغول چاپند، در کتاب «التفسیر والمفسرون». که قرآن در پنج جهت بیانش با بیانات دیگران فرق می‌کند این مسأله را علامه طباطبایی نیز مطرح کرده‌اند که پنج ویژگی دارد سخن خدا یکی این است که اموری است که در قرآن به صورت قضایای حقیقیه واقع شده اینها قضایای خارجی است. شخصیه است (کل قضایا نه بلکه بسیاری یعنی از صد قضیه ۷۰ تا) یعنی آنجایی که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ»، یعنی یهود مدینه؛ الیهود، قضیه حقیقیه نیست که مراد همه یهود را بگیریم بلکه فقط یهود مدینه. یا «إِنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»؛ فقط نصارای نجران مقصود است. یعنی در بین اینها، «و إذا سمعوا ما انزل اليك تری اعينهم تفيض من الدم» مقصود این نیست که در قرآن بسیاری از قضایایی که مطرح شده حقیقیه نیست بلکه خارجی است. یعنی اشاره به معبود خاص است که هرگز عمومیت ندارد حتی آنجایی که می‌گوید:

«الاعراب اشد كفراً و نفاقاً و من حولك من الاعراب و منافقون و من اهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمونهم نحن نعلمهم».

مقصود عربهای بادیه نشین در اطراف مدینه است نه همه اعراب و نه همه بادیه نشینها. خلاصه کثیر من القضایای القرآنیّه انما هی قضایا شخصیه و خارجیه و لذا ما نبایستی اینجور قضایا را حقیقیه بگیریم و قابل تطبیق دهیم در همه چیز و همه جا. این حرفها غلط است. هذا اولاً و ثانیاً اگر یکی از پزشکان عالی رتبه در رابطه با همین دستورهای شرعی راجع به بعضی از امور که داده است مثلاً یک نفر گفته به اینکه بالای ابروهایم یا پشت کلاه درد می‌کرد امام فرمود کاسنی بخور. یا مرزن جوش بخور و... مثلاً پزشک عالیقدری می‌گفت: ما، ائمه را پزشک حاذق می‌دانیم و هیچگاه بنا نیست به دستورهای پزشک حاذق به عموم آن رفتار شود زیرا که آن نسخه‌ای است و برای شخص خاص نوشته. این دواى آن شخص

است یعنی اگر حضرت تعالی سرت درد می‌کرد طبق این روایت بخواهی مرزن جوش بخوری اشتباه می‌کنی -

و لذا اینجور دخالت‌های شرع یعنی اولیاء شرع در برخی از امور از روی تفضل است و جنبه شخصی دارد و نه ربطی به عموم دارد و نه اطلاق و نباید با آنها معامله‌ای شود به مانند سایر عمومات و اطلاقات شرعیه. این بخش اول از مسأله.

و اما بخش دوم مسأله پس اگر بشر بناست عقلش به چیزی برسد وظیفه شرع دخالت در او نیست. آیا این را سرایت بدهیم حتی در خود امور شرعیه؟ مثلاً فرض کنید در باب تعزیرات، حدود، قصاص و بسیاری از ابواب معاملات و حتی در بعضی از احکامی که مربوط به عبادات هم هست؛ مثل قضیه عده، طلاق، حیض و نفاس و بگوئیم این احتیاطاتی که شرع فرموده امروزه به وسیله پیشرفت علوم، ما ممکن است خودمان به این واقعیات برسیم که شارع آن وقت از روی احتیاط به ما گفته است؛ حالا ما به واقعیاتش می‌رسیم. مثلاً چنین مسائلی را مطرح کند. مثلاً بگوئیم شارعی که فرموده است زن مطلقه باید عده نگه دارد و این برای عدم اختلاط میاه که نطفه گاهی خلط نشود، چنانچه تشخیص علمی داده شد که این زن باردار نیست پس عده لازم ندارد، چنین حرفهایی را بخواهیم زمزمه کنیم، یا اینکه یک روزی برای زانیه سنگسار بود امروز ممکن است بطرق دیگری این حقوق را اجرا کنیم که عقوبت این شکلی نباشد و همینطور در بسیاری از مسایل ممکن است تجدید نظر شود. و بشر خودش دخالت کرده و اصلح را خودش انتخاب نماید، جواب این بسیار مفصل است. (بنده تفصیلتش را در جلد ششم «التمهید» که الآن زیر چاپ است نوشته‌ام. در باب اعجاز تشریحی قرآن.) که اگر الآن بخواهم خیلی فشرده عرض نمایم، عبارت از این است که در تشریحات سه بُعد وجود دارد چون تشریحات یعنی قوانینی که متکفل به نظم در جامعه است (یعنی اصلاً قوانین تشریحی چه وضعی و چه شرعی آن)، این خود برای ایجاد نظم در جامعه است. نظم یعنی چه؟ یعنی حُسن رابطه بین فردی و فردی دیگر و فرد و جامعه. خوب انسان باید حُسن سلوک داشته باشد هم در رابطه با خویشان، هم در رابطه با افراد دیگر و هم در رابطه با کل

جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، باید حسن رفتار داشته باشد. حال چه کسی آن را تنظیم می‌کند؟ ولی انسان در حیات خود یک رابطه دیگری هم دارد که آن رابطه با خداست. قانونی که می‌خواهد وضع کند هر چقدر هم میرا باشد که عناصری چون: قومیت، نژادگرایی، رتبه‌گرایی (توجه به درجه و مقام)، طایفه‌گرایی، هیچ در آن نباشد؛ به طوری که مصفاً و میرا از هرگونه موجبات انحراف باشد، این همان علاقه فرد با فرد و فرد با جامعه است. اما علاقه فرد با خدا را نمی‌تواند تنظیم کند چرا؟ چون نمی‌داند چه نوع علاقه‌ای بین فرد و خدا وجود دارد تا آن را تنظیم کند. ببینید قرآن وقتی که مسأله دیه را بیان می‌کند در همانجا مسأله اخوت اسلامی را هم بیان می‌کند، همانجا مسأله عفو، انسانیت و نوع دوستی را هم مطرح می‌کند. اینها همه روابطی است که فرد با خدا دارد. آنجایی که خداوند مسأله شُفعه را مطرح می‌کند در همانجا مسأله اینکه مبداً مثلاً آن جهات خاصی که قاعده عدل و انصاف در کار هست ملحوظ نباشد و در قوانین شرعیه هر سه بُعد به نحو اکمل رعایت شده و در قوانین وضعیه اگر کامل باشد دو بُعد بیشتر رعایت نمی‌شود. خوب بشر چه وقت می‌تواند ادعا کند که ما می‌توانیم مقدار ارث پدر از فرزند یا فرزند از پدر یا عموی پدر و مادری یا عموی پدری فقط یا عموی مادری را فقط، این رابطه را مشخص کنیم به نحوی که مقدار ارثش را هم معین نکنیم نمی‌تواند این کار را بکند. هیچ به آخرش نمی‌رسد. این یک نوع رابطه‌ای است که در خود جامعه بین افراد هست. در باب ارث خداوند می‌گوید: «لا تعلمونَ ایهم اقرب إلیکم» این تقسیم‌بندی ارث که در قرآن انجام شده، روی یک ملاکی است که ما نمی‌دانیم و شما نمی‌دانید کدامیک از اقوام شما به شما نزدیکتر است. کدام نزدیکی؟ آن نزدیکی که خدا لحاظ کرده علی‌ای حال در هیچ جای دنیا قانون ارث مثل آنچه در اسلام مطرح است، مطرح نیست. با این بیان مشکل ما دقیقاً معلوم می‌شود که در اینجا یک معیار خاصی دارد. پس بشر یک وقتی به مقامی برسد که بتواند رابطه انسان را با جامعه و با افراد و با خدا درک کند ما در این باره منکر نیستیم. چون وقتی می‌تواند یک علاقه و رابطه‌ای را تنظیم کند که مقدار آن رابطه برای آن تنظیم‌کننده روشن باشد. آیا می‌تواند انسان بفهمد که میزان رابطه‌اش با خدا چقدر

است. (این را نمی‌تواند به دست آورد و اما خود خدا می‌داند) و لذا ما در احکام شرعی در آنجایی که به ما واگذار نشده؛ مثلاً در خصوص حدود به ما چیزی واگذار نشده است اما در خصوص تعزیرات به ما واگذار شده است. یعنی در آنجاهایی که به ما واگذار نشده معلوم می‌شود که شارع یک نسبتی را در کار لحاظ کرده لذا به ما چنین اجازه‌ای داده نشده است «و من يتعد حدود الله و اولئک هم الظالمون». در این گونه از موارد نباید از آن حدود تعدی کرد. پس هرگاه بشر بتواند ادعا کند که من می‌توانم همه روابط انسان را تنظیم کنم حتی با خالق خود؛ ولی فرض این است که این کار برای بشر امکان پذیر نیست. پس مسأله اینکه بشر یک وقتی عقلش برسد به اینکه در بعضی از احکام و موضوعات، خودش تشخیص بدهد و واقعیت و حکمش را طبق تشخیص خودش بیان کند این یک فرض است و هیچ‌گاه نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. مثلاً همین مسأله نطفه و عده؛ مگر کسانی که زنهایشان را طلاق می‌دهند حتماً مقاربت با آنها کرده‌اند مگر شارع نمی‌توانست از اول بگوید آنهایی که مقاربت کرده‌اند و حال آنکه اینها از روز اول معلوم بود. آیا این مسأله تازه پیدا شده یا از روز اول بوده. زن و شوهری که بینشان مدت مدیدی است که متارکه عملی هست و حال می‌خواهد طلاق دهد، باید عده نگه بدارد آیا این مسأله هم تازه پیدا شده است؟ خوب اگر بنا بود واقعاً ملاک عده، عدم اختلاط میاه آنها باشد پس باید بگوییم جایی که زن خودش قاطع است که شوهر با او نزدیکی نکرده پس می‌تواند شوهر کند و حال آنکه اینطور نیست بلکه باید بگوییم که در اینجا یک حکمت و فلسفه‌ای در کار است. و لذا بعضی از فقهای معاصر که امروزه فتوا داده‌اند به اینکه اگر رحم را در آوردند و این دیگر احتمال آبستنی نیست، عده ندارد، این حرف صد در صد غلط است چرا؟ چون اینجور فرضها روز اول هم بوده. حال زنهای عقیم، پس عده نباید داشته باشند و حال آنکه این حکم برای زنهای عقیم نیز از روز اول بوده پس شارع با علم به اینکه برخی از زنان عقیم‌اند و با علم به اینکه بعضی از زنها ممکن است مقاربتی با آنها انجام نگرفته باشد، در عین حال حکم عده را تعمیم داده، ملاک این نیست که ما با پیشرفت علم بخواهیم در اینجا دخالت و یاتوجیهی کرده باشیم. پس

معلوم می‌شود که اسرار دیگری در کار بوده است. ما می‌دانیم که هیچ حکمی از احکام شرعیه بدون ملاک نیست چون عقیده داریم بر اینکه «الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه» یعنی آنچه را که شرع می‌گوید همان است که عقل می‌گوید. اما کدام عقل؟ عقلی که لو خلی و تبعه یعنی اگر عقل به آن اسراری که شرع در نظر گرفته واقف می‌شد هر آینه همان حکمی را می‌کرد که شرع حکم کرده منتهی چه وقت عقل ممکن است به آن اسرار پی ببرد. فرض این است و لذا یک سری از احکام هست که صرفاً جنبه تعبدی دارد و نمی‌شود آنها را با اینجور مسایل تحلیل و بررسی کرد تا اینکه بخواهیم نتیجه بگیریم که پس ما هم بتوانیم تشریح کنیم یا بعضی احکام را با پیشرفت علم تغییر دهیم.

□ در این خصوص بعضی از غربی‌ها یک توجیهی دارند مثل گنون و از ایرانی‌ها پروفیسور حسین نصر، اینها این توجیه که ما در همه امور نمی‌توانیم با عقل و درایت خودمان عمل کنیم می‌گویند دنیا و آخرت درست به منزله علت و معلول هستند یعنی «الدنیا مزرعة الآخرة» و چون آخرت برای ما غیب است یعنی ما که از امور آخرت خبر نداریم الا آنچه را که شارع برای ما بیان کرده و حیات اخروی برای ما مشخص نیست بنابراین ما نمی‌دانیم چه اعمال و رفتاری را باید در این دنیا انجام بدهیم که سعادت ابدی و اخروی ما را تأمین نماید. چون رابطه دقیق این عمل من، مثل رابطه علت است برای آن معلولی که آخرت را برایم درست می‌کند و آن آخرت و معاد غیب است باید خداوند برای من بیان کند که چه کاری را انجام بده و چه کاری را انجام نده و لذا آنچه را مربوط به اعمال این‌چنینی می‌شود که در رابطه با سعادت اخروی است ما باید سربسته و درست از شریعت و دین بگیریم. زیرا بعضی از اموری است از قبیل

اختراعات و اکتشافات و... اینها همه مربوط به گذران امور مالی و مادی دنیاست، این نه وظیفه شرع است و نه ما مکلفیم که در این قبیل از موارد تابع شرع باشیم مگر در مسایل کلی. شما آیا این توجیه اشخاص مثل گنون و پرونسور نصر را می‌پسندید؟

محمد هادی معرفت: بله، اتفاقاً به همین امر اشاره کردم. گفتم که احکامی که برای تنظیم حیات بشر است سه بُعدی است، و بُعد سوم همین است که عرض کردم. چون خدا می‌خواهد با این عملی که اینجا انجام می‌دهم این را به آخرت ربط دهد. این صد در صد مطلب صحیحی است و ما آن را می‌پذیریم. اما مسأله بعضی از فقها که عرض کردم علتش این است که اگر واقعاً این علت باشد مگر از روز اول زنهای عقیم وجود نداشتند. چرا پس شارع استثنایی برای آنها قائل نشده. همین الآن هم برای عقیم همین حرف را نمی‌زند، اگر این علت بود بایستی زن عقیم از اول استثناء می‌شد حال آنکه نشده. بله باید زنی که مسلماً با او نزدیکی نشده استثناء می‌شد اما استثنایی نشده است. پس معلوم می‌شود که این علت نیست و از روز اول همه فقها می‌گویند این تعلیلاتی که در برخی از بیانات شرع رسیده حکمت است و حکمت لایعظم و لایخصص. هیچ‌گاه جعل حکم به علت مطرح شده نیست. این یک به اصطلاح فائده‌الحکم یعنی یکی از آثار مترتب حکم شرعی است اما تمام علت نیست. اگر کسی بخواهد اینجور تعلیلات را علت تامه بگیرد، از مشرب فقاقت بیرون رفته است زیرا به آن فقه سنتی که امام بدان عمل می‌کرده است عمل نکرده و لذا ما این حرفها را امروزه گاهی می‌شنویم اینها به نظر ما گاهی بسیار بعید به نظر می‌آید و این برخلاف فقه سنتی است - که ما بایستی چون فقه یک علم منقول است و نظری نیست لذا باید به شکل خودش عمل کنیم زیرا که علم منقول مثل علم نحو می‌ماند - حال بیاییم از حالا بگوییم کل فاعل منصوب، این غلط است چون اینها از علوم منقوله است تا اینکه با پیشرفت علم و فکر بعضی نظریات در آن عوض شود. نه همین است که هست. هیچ‌یک از قواعد نحوی با پیشرفت تمدن و فرهنگ قابل تغییر نیست و این حرفها به نظر ما موردی ندارد.

□ حال یک سوال که خیلی جزئی است (از آن جهت که برای خوانندگان جای ابهامی باقی نماند) و آن اینکه شما فرمودید قانونگذار نسبت به این سه مسأله آگاهی دارد، بنابراین شارع می‌تواند قانون را وضع کند، در حالی که ما در قوانین شرعی بعضی از موارد را داریم (البته ما به امور اقتصادی و معاملات کاری نداریم چون خیلی‌ها به خود عرف واگذار شده است از روی أحلّ الله البيع و امثال اینها...) در باب قصاص عرفیات تأیید شده مثل قضیه دیه قتل همان صد شتر گذشته را شارع تأیید کرده و چیز جدیدی قرار نداده. و موارد دیگری هم نقل می‌کنند که شارع مقدس مسایلی که در میان عقلا وجود داشته و مورد تأیید بوده روی آن صحّه گذاشته است. یعنی آنها را هم بشر وضع کرده و شارع هم بر آنها ایرادی نگرفته بلکه همانها را تأیید کرده است. بشری که آن روز می‌توانسته آنها را قرار دهد و شارع هم تأیید کرده. امروز ممکن است چیزهایی را به دست آورد که اگر شارع امروز می‌بود، ممکن بود همینها را نیز مورد تأیید قرار دهد. (البته می‌خواهم اشکال کاملاً روشن شود) بنابراین همانگونه که فرمودید بعضی از عمومات قرآن، از نوع قضایای شخصیه است، می‌شود این مطلب را به احکام نیز سرایت داد؟

محمد هادی معرفت: خیر در تشریحات چنین چیزی وجود ندارد [مثلاً عاقله با توجه به شرایط آن روز وضع شده و امروز که آن روابط قبیله‌ای وجود ندارد دیگر این بحث مطرح نیست] اینها از همان مسایلی است که می‌گویند با پیشرفت تمدن باید [احکام نیز] عوض شود. ما این حرفها را قبول نداریم چرا؟ چون این احکام براساس آن روابط است که قبلاً وجود داشته و حال آنکه آن روابط دیگر نیست این خیال شماست و اینجور

نیست. بعضی احکام را ممکن است شرع از عرف بگیرد یعنی بپسندد، چون ملاکهای شرع پسند در آن وجود دارد یعنی ممکن است انسان روی همین دو جنبه آن را اختیار کرده باشد. شرع ممکن است برخی احکام را که از عرف و عقلاء گرفته، و امضائاً وارد شرع کرده این ممکن است دارای هر سه ملاک بوده باشد منتهی عرف عقلاء با توجه به همان دو ملاک آن را تشریح کردند که شارع ملاک سوم را هم در آن احراز کرده است لذا آن را امضاء کرده یعنی این مسایل هم در آن بوده منتهی او توجه نداشته. اما معنایش این نیست که اختیار را به عرف بدهیم، چونکه شارع برخی از احکام را از عرف گرفته باشد. این یک فرض است و حال آنکه چنین چیزی هم نیست. یعنی در تشریحات هر آنچه هست اینها از مبدعات خود شرع است و اگر قبل از شرع اسلام بوده (چون در شرایع قبلی هم وجود داشته است) این شریعت، شریعت ابراهیمی است. یعنی شریعتی است که از پدر انبیاء، حضرت ابراهیم آورده شده. و لذا در قرآن نیز این نکته را تصریح می‌کند و می‌گوید: «مِلَّتِ اِبْرَاهِیْمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمَسْلَمِیْنَ» این مسأله است که اصلاً اسلام که پیغمبر آن را عرضه کرده، دینی است که حضرت ابراهیم در دو هزار سال پیش آن را مطرح کرده است. این سخن نص قرآن است و از شریعت ابراهیمی که بین سنت جاری بوده و اینها دلیل نیست بلکه از مخترعات فکر خودشان است که (قرعه کشی یک شتر و... اینها قصه است) علاوه بر همین مورد دیه، حضرت امیر علیه السلام در این باره چنین می‌فرماید: اینکه پیغمبر اسلام شتر، گاو و... قرار داد برای این بود که مال در جامعه عرب آن روز چیزی غیر از این نبود اما امروزه چون ثروت در قالب نقود است لذا امروزه دیه را از طلا گرفته‌اند. یعنی اگر حال پیامبر بخواهد دیه تعیین کند بگوید پول بدهید که پول ندارند و لذا زمان حضرت امیر علیه السلام همین درهم و دنانیر به عنوان دیه مطرح شد و عقیده شخصی بنده این است که آنچه ملاک دیه است همان هزار دینار است لاغیر. مابقی باید روی آن تنظیم شوند و لذا انحصاری به این شش مورد ندارد و این شش مورد - به جز طلا به عنوان اصل بودن - هیچ کدام اصالت ندارند و همه به حساب قیمتشان است و آنی که ملاک اساسی است فقط هزار مثقال طلای شرعی است.

□ آیا قرآن کریم نسبت به علوم و موضوعات الهی و بشری جامعیت و کلیتی دارد و پاسخگوی همه این مسایل است یا نه؟ و اصولاً در مرحله بعد اگر جواب مثبت است مکانیزم استخراج این سئوالات از ظواهر قرآن و یا نصوص قرآن و سنت چگونه است؟

سید ابوالفضل میرمحمدی: در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم که در ابتدا باید به دلیل یا ادله طرفدار نظریه جامعیت قرآن توجه کنیم و دلالت آنها را بررسی نماییم که از جمله آنها:

۱. آیه شریفه «لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین»،^۱ می‌گویند آیه شریفه بطور کنایه دلالت دارد بر اینکه همه چیز در قرآن شریف است از جمله، تمام علوم. این استدلال در صورتی صحیح به نظر می‌رسد که مقصود از کتاب، قرآن باشد ولی اگر کتاب را غیر قرآن دانستیم و گفتیم مقصود از کتاب، کتابی است نزد خداوند که خداوند چون از آن آگاه است پس به همه چیز آگاه است و در آیات زیادی به این معنا اشاره شده که به طور وضوح دلالت دارند بر اینکه نزد خداوند کتابی است محتوی جمیع اشیا، یعنی در نتیجه خداوند به همه چیز عالم است گر چه کیفیت کتاب و وقوعش نزد خداوند، برای ما معلوم نباشد که در ذیل بدان اشاره می‌شود: الف - «وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین»،^۲ با توجه به این بخش از آیه که می‌فرماید: ما از کارهای شما آگاهیم و آنها (اعمال و رفتار انسان) در کتابند؛ به خوبی روشن می‌شود که منظور از کتاب در آیه فوق، قرآن نبوده بلکه کتاب دیگری است در نزد خداوند.

ب - «قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی»،^۳ روشن است کتابی که در نزد خداوند است و از آن غافل نیست، قرآن نیست.

۲. «و تفصیلاً لکل شیء و هدی و رحمة لعلهم بلقاء ربهم

۲- بونس / آیه ۶۱.

۱- سوره انعام / آیه ۵۹.

۳- طه / آیه ۵۲.

یؤمنون»،^۱ آیا می شود گفت آیه شریفه که در ارتباط با تورات است دلالت دارد بر اینکه همه چیز در تورات است آیا احدی از یهود و غیر یهود چنین ادعایی را مطرح کرده اند؟ یا مقصود از کل شیء (همه چیز) و همه امور، مربوط به هدایت و ارشاد است؛ چنانکه در ذیل آیه نیز چنین آمده است: «تورات را که فرستادیم بدان جهت است که به معاد ایمان بیاورند» و معلوم است علمی مانند ریاضی و امثال آن در ایمان به معاد هیچ تاثیری ندارند.

۳. «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»،^۲ حقیقهٔ اکمال دین در این آیه به چه معنا است؟ آیه بدین معناست که خداوند در آن روز تمامی علوم را به تعلیم مردم در آورد و اگر چنین نمی کرد دین کامل نمی شد؛ یا منظور این که خداوند آنچه را لازمهٔ دین و مجموعه احکام، اخلاق، سیاسیات لازم است فرو فرستاد و نیز اشاره است به اعلام ولایت علی علیه السلام در جریان روز غدیر خم توسط پیامبر اسلام که در «حجة الوداع» صورت پذیرفت که در نتیجه آن نزول و تعلیم احکام و ضمانت بقاء دین کامل گشته است.

۴. «ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بُشری للمسلمین»،^۳ این آیه شریفه بهترین آیه ای است که می شود برای جامعیت قرآن کریم به آن استدلال کرد. زیرا، احتمال اینکه منظور از کتاب در آیه فوق غیر قرآن باشد منتفی است. با این وجود نمی توان گفت منظور از تبیان بودن قرآن برای همه چیزها، تبیان همه چیزها و علوم در دنیا است بلکه مقصود کلیه لوازمی است که در هدایت و ارشاد مسلمانان به کار می آید. چنانکه تعبیر «کل شیء» (همه چیز) در عرف ما نیز بکار می رود و هیچ گاه از آن همه چیز موجود در دنیا و همهٔ علوم نیست بلکه مقصود همه اشیایی است که کتاب بدان مربوط است یعنی تمامی لغت. یا مثلاً اگر گفته شود مشهد مقدس شهر خوبی است و همه چیز دارد مقصود همه چیزهایی است که مورد نیاز ساکنین و زوَّار است پس مقصود از این آیه شریفه: «قرآن بیان کننده همه چیز است» نیز باید همان اموری باشد که در

۱- انعام / آیه ۱۵۴.

۲- نحل / آیه ۸۹.

۳- مائده / آیه ۳.

هدایت و ارشاد دخالت دارند نه همه چیز دنیا و به نظر می‌رسد ذیل آیه «قرآن هدایت و بشارت است برای مسلمانان» مؤیدی بر این مطلب باشد. به هر حال هر گاه کسی معتقد به جامعیت قرآن باشد و چون چنین استفاده‌ای برای مردم عادی، میسر نیست باید از راه بطون قرآن باشد که طبق اخبار مستفیضه، قرآن دارای بطون است و بدیهی است استخراج معانی از بطون منحصر به پیامبر اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام بوده و در نتیجه با کمال تأسف تحصیل چنین علمی از قرآن کریم در زمان غیبت میسر نخواهد بود و به دوران حضور اختصاص خواهد یافت و اما علمی از قبیل: احکام، اخلاق، سیاسیات اسلامی و... که در همه اعصار مورد استفاده می‌باشند در عصر حضور، نیازمند به امام عصر علیه‌السلام بوده و در عصر غیبت نیز این وظیفه به عهده فقهای جامع‌الشرایط - که توسط اخبار زیادی نیابت آنان ثابت شده است - واگذار گشته است.

خلاصه: جامعه در هیچ زمانی نباید از فردی که ولایت امور مسلمین را داراست خالی باشد تا بدین وسیله علوم لازم را به مسلمانان منتقل نماید. اما علوم دیگر قابل تحصیل از طریق مقامات الهی نبوده و این خود مردمند که باید در اکتساب علوم بکوشند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی